

اوضاع اصفهان در دوره قاجاریه و حکومت مسعود میرزا ظل السلطان فرزند ناصرالدین شاه قاجار

(۴)



در مدرسه باقریه اصفهان - سه
کلاس بود - کلاس اول بنام ابتدائی که
اطفال و شاگردان خواندن و نوشتن می
آموختند - کلاس دوم بنام کلاس فارسی
که در آنجا خواندن قرآن و کتاب گلستان
تدریس می شد کلاس سوم بنام کلاس علمی
که در آنجا حساب و جغرافیا - هندسه و
جبر و مقابله و زبان فرانسه بشاگردان تعلیم
میدادند .

برای تدریس حساب - جبر و مقابله **Algre** و هندسه میرحوم مشیرالملک
(مشیر فاطمی) بنیان گذار مدرسه، معلم از تحصیل کرده های دارالفنون تهران استخدام و به
اصفهان آورده بود . این شخص از افراد مطلع دارالفنون بود که گویا روزی به مسعود
میرزای ظل السلطان درس میداده ، سالی یکدفعه ظل السلطان بمنزل مشیرالملک می آمد - و

همین قسم منزل نو کرهای درجه اول خود میرفت و در پذیرائی باید صاحب منزل يك بشقاب مملو از سکه های طلا بمیهمان تقدیم نماید .

افرادی را که ظل السلطان سالی يك مرتبه به منزل آنها میرفت ، عبارت بودند از: رکن الملک، نایب الحکومه اصفهان، میرزا حسنعلی خان کاشانی، رئیس املاک ظل السلطان ، میرزا اسداله خان وزیر، مسئول امور مالی اصفهان ، ملاباشی یکی از سادات با نفوذ اصفهان (۱) میرزا، باقر خان مشیر الملک- مشیر فاطمی که در ابتدا منشی حضور بود و به لقب منشی باشی ملقب بود که بتدریج ترقی کرده و به معاونت ظل السلطان رسید .

معلم ریاضی که برای مدرسه باقریه از دارالفنون تهران باصفهان آورده بود قبل از رسیدن باین مقام ، گویا



ظل السلطان

معلم ظل السلطان بوده، زیرا در سالی که برای ملاحظه مدرسه باقریه آمده بود به محض این که ظل السلطان ، معلم زبور را (که محمد کاظم میرزا نام نداشت) دید، در حالی که شاگردان مدرسه صف کشیده - در مقابل او ایستاده بودند این شعر را خطاب با اشاره به مشیر الملک مشیر فاطمی نامبرده خواند :

بودم آن روز من از طایفه از درد کشان

که نه از تآك نشان بود نه از تآك نشان

مقصود ظل السلطان از خواندن این بیت آن بود که بفهماند در سابق ، این آقای مشیر الملک نه اسمی داشت و نه کاری که بتواند مدرسه را ایجاد کند.

در همان روز ظل السلطان آمد مقابل صف شاگردان که در اول صف ، پسر ارشد مشیر الملک (میرزا مهدیخان عماد السلطنه سناتور سابق) ایستاده بود و پشت سر ظل السلطان مشیر الملک ایستاده بود. ظل السلطان به عماد السلطنه خطاب کرد و با اشاره به پدرش گفت:

۱- ظل السلطان چون باقا نجفی و علمای مسجد شاه مخالف بود، ملاباشی و امام جمعه اصفهان را برای مقابله با آنها تقویت میکرد .

همان ای پسر بکوش که روزی پسر شوی

در آن تاریخ علماء اصفهان با مدرسه و شاگردان و معلم‌های مدرسه مخالف و دشمن بودند و نمیخواستند مردم علمی بیاموزند زیرا راست را بر مردمان جاهل و نادان پایدار میدانستند .

عبور ما از خانه به مدرسه از مقابل خانه امام جمعه اصفهان (مرحوم حاج میرزا هاشم) بود .

روزی امام جمعه چند نفر از شاگردان را در حال عبور احضار کرد و با تغییر و تشدد گفت چرا کافر شده‌اید و به مدرسه‌ای که زبان خارجه درس می‌دهند می‌روید آدرس منزل و نام اولیاء اطفال را پرسید و دو روز دیگر پدران ما را احضار کرد و با کمال خشونت از آنها تمهید گرفت که از فرستادن بچه‌های خود به مدرسه خودداری نمایند ، قضیه به مشیرالملک اطلاع داده شد ، نامبرده برای مقابله و مبارزه با این عمل امام جمعه اصفهان جلسه تشکیل داد و مرحوم حاج آقا نوراله نجفی (ثقة الاسلام) را با عده‌ای از سرشناسان درین جلسه دعوت نمود و معلمین و شاگردان را در آن جلسه حاضر و تقاضا نمود که حاج آقا نوراله از شاگردان امتحان فارسی و عربی نمایند .

معلم عربی ما هم در آن جلسه حضور داشت . گلستان را باز کرد و بیکی از شاگردان دستور داد بخواند ، آن شاگرد قدری از گلستان سعدی این عبارت را خواند :

اعملوا لداودشکر او قلیلا من عبادی الشکور (در سوره النساء ۱۲) بعد از قرائت این آیه مرحوم حاج آقا نورالله دستور داد تجزیه و ترکیب کند آن شاگرد گفت اعملوا - فعل و فاعل است و نمیدانست آل را چه بگوید .

معلم عربی گفت - بگو آل مفعول است ، مرحوم آقا خندید و بمعلم خطاب کرده گفت بیسواد - آل منادی است و در حقیقت یا آل داود بوده است .
خلاصه در نتیجه تشکیل چنین جلسه امتحان امام جمعه درین باره شکست خورد و دیگر ایراد و اعتراضی نسبت به مدرسه و شاگرد ننمود .

برای آموختن زبان فرانسه - يك نفر معلم فرانسوی برای ما آورده بودند ، هفته‌ای دو روز درس فرانسه را میخواندیم همین که نزد معلم عربی (همان معلم بیسواد) میرفتیم معلم بر ما ایراد و اعتراض می‌نمود و می‌گفت چون زبان خارجی خوانده‌اید ، ذهن و زبان شما نجس شده و نباید دهان را آب بکشید و بعد سر درس عربی حاضر شوید .

این بود وضع تحصیلی ما در سالهای ۱۳۲۰ و ۱۳۲۱ هجری قمری در سلطنت قاجاریه که با چه زحمتی مختصر مملوماتی را می آموختیم ، جوانان امروزه و چندین میلیون دانش آموز باید ازین سابقه پند بگیرند و از توجهات و مراحم اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر ارواحنافداه متشکر و سپاسگزار باشند که همه قسم موجبات و وسائل تحصیل عالییه را برای آنان فراهم فرموده و باید شبانه روز در اکمال تحصیلات و کمالات کوشش نموده تا بدرجات عالییه نائل گردند - و ازین مواهب شکر گزار و سپاسگزار باشند .

برای امتحان زبان فرانسه یکی از پسرهای ظل السلطان (بهرام میرزا) که سالها در پاریس تحصیلات کرده بود - برای شاگردان از روی کتاب معروف به یکصد داستان کوچک (Cent petits contes) دیکته فرانسه گفت ، بخاطر دارم که در عبارت فرانسه که برای ما می گفت غلط بزرگی را خواند و بعضی از شاگردان عبارت درست آنرا نوشتند و باطناً باین ممتحن آفرین گفتند!

آنکه را شیخش چنین گمراه بود

کی مریدش را به جنت ره بود

آری در آن تاریخ در تمام شهر اصفهان همین مدرسه بساقریه برای فرزندان ۳۵۰۰ نفر جمعیت اصفهان بود و در بسیاری از محلات شهر مکتب خانهها در مساجد و تکایا و سراها زیر نظریک ملا مکتبی بی سواد دایر بود . مکتب خانه در اطاق مرطوب و نمناک و در زمین آن حصیر کهنه و شاگردان باید هر کدام فرشی برای خود بیاورند این ملا مکتبی ها غیر از ماهیانه و هفته گی که از شاگردان دریافت می داشتند . شاگردان موظف بودند هر روز صبح که به مکتب می آمدند چند قرص نان هم برای آقا معلم بیاورند هر شاگردی نان نمی آورد آخوند مکتبی بیک بهانه ای او را فلک کرده و با چوب کتک می زدولی از درس و تعلیم و تدریس خبری نبود!

تنها درسی که ملا مکتبی بشاگردان میداد عبارت بود از یاد گرفتن این کلمه الف - دو زبراند و دو پیش اندودو زبراند (ب ب ب) - تمام شاگردان با صدای بلند بخوانند تا آخرین حروف آلفبا -

پدر آن طفل باید: یک کله قند (یا یک کاسه نبات) برای آقا معلم می آورد و در آن روز که کله قند را بنام تکمیل درس می آوردند

در مکتب خانه جشن گرفته میشد و شاگردان مرخص شده بخانه میرفتند. در آن تاریخ تمام مقامات دولتی و علماء آن عصر این قبیل مکتب خانهها را تشویق و تأیید می نمودند!

پدرهای بی اطلاع بتصور اینکه فرزندان شان همه چیز یاد گرفته اند خوشحال و مسرور میشدند!

(دنباله دارد)